

آذربایجان و چپ



نویسنده:

فروغ اسدپور

آبان ۱۳۹۸

آذربایجان و چپ

فروغ اسدپور

(برگرفته از یادداشت فیس‌بوکی)

سطرهای نوشته‌شده در این متن از دل تامل بر نوشته‌های یک دوست فیس‌بوکی (متن پیوست) برآمده است. دوست من با همدلی بحثی را از زبان شخص دیگری بیان می‌کرد که در آن از علل نادیده‌انگاشتن و یا حتی ضدیت «چپ» با مبارزات ملی - مدنی ترک‌های آذربایجان سخن گفته بود. پاسخ من به آن دوست (با برخی افزوده‌ها) در زیر می‌آید:

نمی‌دانم منظور دقیق شما از این که چپ‌ها در کلیت خود از جنبش آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی (در معنای مطالبه‌ی بازشناسی و ارج‌گذاری هویت زبانی، سرزمینی، فرهنگی و تاریخی) و خواست خودمختاری و فدرالیسم در آذربایجان دفاع نمی‌کنند، چیست. اما پیش از این که به این نکته بپردازم اجازه می‌خواهم به ماجرای نفوذ ایدیولوژیک بلشویسم در چپ جهان‌سومی از جمله نوع ایرانی آن که شما هم به آن پرداخته‌اید، اشاره‌ای داشته باشم. تا جایی که من می‌دانم خطاهای نظری و عملی نشأت گرفته از بلشویسم به‌طور گسترده‌ای در زمینه‌های گوناگون بحث شده است. اما شاید حق با شما باشد و این جنبه‌ی خاص از تاثیر بلشویسم به‌وضوح بحث نشده باشد. یکی از نقایص نظری و عملی بلشویسم به‌همین موضوع ملل تحت ستم در جغرافیاهای چندملیتی و چنداتنیکی مبتنی بر مدل‌های دولت - ملت تک‌زبان و تک‌اتنیکی برمی‌گردد. اشاره‌ام به این است که به‌رغم تاکید «برنامه»‌ای بر حق تعیین سرنوشت ملل زیر ستم از سوی بعضی از احزاب ایرانی، در عمل اهمیتی به این «حق» داده نمی‌شد و این حق همچون تمام حق‌های دیگر در این جغرافیا موضوعی بود مربوط به یک آینده‌ی بسیار دور که قرار نبود بیاید. به‌همین جهت هم می‌شد از این حق که به قولی «کی داده و کی گرفته» دفاع کرد و آن را روی کاغذ آورد. به‌همین جهت هم این حق نیز میان حق‌های دیگر به یک شعار توخالی و یک ژست بی‌معنا تبدیل شد. بنابراین، می‌پذیرم که در این‌باره باید مطالعه و پژوهش کرد و نوشت.

اما درباره‌ی این نکته که گویا چپ‌ها در کلیت خود از جنبش آزادی‌خواهی ترک‌ها دفاع نمی‌کنند فقط به این نکته اشاره می‌کنم و می‌گذرم: من به سهم خویش در جریان بالا کشیدن «فتیله»ی نفرت از ترک‌ها و تحقیر آنان به منزله‌ی «دهاتی» و «وصله‌ی ناجور» در «هتل» ایران، از سوی به‌اصطلاح طنزنویسان حکومتی در تلویزیون دولتی ج.ا. به سال ۱۳۹۴ تلاش کردم مقوله‌ی بیگانه‌شدگی مارکس را در رابطه با زبان مادری «تیوریزه» کنم که ویدیوی آن در یوتیوب یافت می‌شود^۱.

نکته‌ی دیگر این که چپ در ایران، در وضعیت کنونی، نیروی سیاسی حی‌وحاضر و عمده‌ای نیست، (آذربایجانی‌ها شما به کمک چپ بیایید). بعد هم یک کلیت یک‌دست و موزون و هم‌صدا هم نیست؛ بلکه همچون همیشه کهکشانی از فرقه‌های کوچک است. اگرچه بخش کوچکی از آن وزن و اعتبار معنوی قابل توجهی به‌اعتبار گذشته مبارزاتی‌اش دارد که می‌تواند آن را «خرج» یک جنبش سیاسی مدنی بکند یا نکند. در رابطه با مثلاً جنبش آزادی‌خواهی و ملی کردها از این اعتبار معنوی مایه گذاشته است. کردها به‌بیان یکی از دوستان «از رانت حمایت سیاسی چپ» (جدیدترها در شکل و شمایل صرفاً مجازی) برخوردار شده‌اند. علت هم به‌نظر می‌رسد این باشد که روشنفکران ترک و فعالان جنبش چپ آذربایجان به‌علت پیش‌زمینه‌های تاریخی تا حدود زیادی با مرکز درآمیخته بودند (اصولاً تا مدت‌ها خودشان مرکز بودند) و حتی از بنیان‌گذاران برخی از مهم‌ترین احزاب سیاسی سراسری به‌شمار می‌رفتند. اصولاً بخش مهمی از نسل پیشین همین روشنفکران آزادی‌خواه و «مدرن» ترک بودند که در هنگام ورود به عصر مشروطه، دو دستی تمام حقوق ملی و زبانی و فرهنگی خود را تقدیم ایده‌ی دولت ملت ایران کردند. چون تلاش داشتند تا از دل «ایران» یک «تمامیت ارگانیک»، یک دولت ملت به‌اصطلاح مدرن دربیآورند. بنابراین به‌علت درهم‌آمیزی با تهران و مداخله در امور «سراسری» خود را بخشی از آذربایجان به‌معنای اخص کلمه نمی‌دانستند و شاید همدلی چندانی نیز با هویت ملی و مدنی و بومی مردم آن منطقه حس نمی‌کردند. این روشنفکران که خود از دل اتنیک حاکم قبلی بیرون آمده بودند در واقع به‌نوعی از خود «امتیازدایی» می‌کردند و به «خلع مالکیت» همه جانبه تن می‌دادند. حتی حق سخن‌گفتن به زبان مادری خود را بدون اعتراض تسلیم کردند. جهان‌وطن‌ها یا «کاسموپلیتن»های آذربایجانی به‌تاثیر فلج‌کننده‌ی خلع سلاح زبانی خود و در ضمن «بی‌جا سازی» ناگزیری که پیامد ساخت و پردازش یک دولت ملت متمرکز فارس‌زبان معطوف به «توسعه‌ی ناموزون» است پی‌نبردند. حتی سقوط حکومت ملی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری و کشتار هزاران رزمنده‌ی فدایی و تاخت و تاز ارتش شاهنشاهی در تبریز و مناطق دیگر آذربایجان سبب نشد که یک تامل پردامنه پیرامون این تسلیم بی‌قید و شرط به مرکز صورت گیرد.

این است که گمان نمی‌کنم احزاب و سازمان‌های سراسری پیش از انقلاب (حزب توده، سازمان چریک‌های فدایی خلق) و پس از انقلاب در پلاتفرم‌ها و برنامه‌های‌شان چیزی در باره‌ی دو زبانه یا چند زبانه بودن

۱. توهین و تحقیر به ترک زبانان و ستم اتنیک‌ی در ایران گفتار فروغ اسدپور. تلویزیون برابری. [بخش سوم](#).

ایران یا احزاب خود گفته باشند یا خواستار یک نوع مدل حاکمیتی مبتنی بر تمرکززدایی و یا انتشار نشریات سازمانی به زبان‌هایی جز فارسی شده باشند. در حالی که روشنفکران کرد عموماً ساکن کردستان بودند و در مقام پردازش‌کنندگان ناسیونالیسم ایرانی مطرح نبودند و مسایل سراسری برای آن‌ها از کانال مطالبات ملی می‌گذشت. بنابراین، کردها زودتر از ترک‌ها توانستند توجه عمومی چپ را که پس از انقلاب مسیر مقاومت موقتی‌شان در برابر ج.ا. و خروج متعاقب‌شان از کشور از این منطقه می‌گذشت؛ به مطالبات ملی خود جلب کنند. یک علت دیگر این حمایت معنوی و مادی این بوده که کردها (همچون عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و لرها) نه به گونه‌ای جدی در ساخت و اجرای پروژه‌ی ناسیونالیسم ایرانی مشارکت داشتند و نه از «نظریه‌پردازان» این ناسیونالیسم بودند و نه در ساختار قدرت دولت ایرانی پس‌اقدام جای پای محکمی به دست آوردند و نه از توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی «سراسری» چیز زیادی نصیب‌شان شد. در ضمن، به علت سنی‌بودن بخشی از کردها (برخلاف ترک‌ها که اکثریت‌شان شیعه بودند) امکان مشارکت دادن آن‌ها در حکومت پس از رویداد ۱۳۵۷ باز کمتر می‌شد. در ضمن کردها پس از ۵۷ با شعارها و احزاب ملی چپ بومی خود (کومله و دمکرات و دیگران) به اعتراض در مقابل ج.ا. و سازمان‌دهی مقاومت مدنی و مسلحانه برخاستند که از حمایت بخش وسیعی از گروه‌های چپ برخوردار بود. درحالی‌که مثلاً در آذربایجان حرکت مقاومتی نخستین با امتناع آیت‌الله شریعتمداری از تمکین به ولایت فقیه و اعتراضات خیابانی وسیع مردم تبریز همراه شد که احتمالاً برای چپ شکل واقعی و اصیل مقاومت محسوب نمی‌شد. بنابراین، برای چپ اصولاً ساده‌تر بود که حمایت عاطفی و معنوی خود را متوجه کردها و جنبش آزادی‌خواهی آنان کند. اما در باره‌ی این گزاره که بخش بزرگی از چپ کنونی در ایران تا حد زیادی چشم و گوشش را بر صدای آذربایجان و حرکت مقاومتی اعتراضی ترک‌ها بسته است یعنی نسبت به جنبش آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی (به معنای گفته شده در بالا) و خودمختاری خواهی (فدرالیسم یا کنفدرالیسم) در آذربایجان ساکت است؛ تا حد زیادی موافقم. اما به‌نظر من دو علت برای این سکوت می‌تواند مطرح باشد:

الف) جنبش آزادی‌خواهی و ملی‌ترک‌های آذربایجان نتوانسته است خود را به اندازه کافی «برجسته» کند. به‌رغم گستره و قدرت مادی و معنوی بالقوه و بالفعل که این جنبش از آن برخوردار است، سخن‌گویان نیرومندی نداشته که در سطح ایران و منطقه و بین‌الملل، مطالبات ترک‌ها و اهانت‌های خون‌باری را که بر آنها (ما) رفته «امپریک» یا به‌عبارتی مستند کنند، به جلوی دوربین‌ها بکشند، آن تاریخ خون‌بار و پرمقاومت و رادیکال و آن‌همه دستاوردهایش را «تئوریزه» کنند؛ فعالیتی که ریزه‌کاری‌ها و مهارت‌های رسانه‌ای، گفتمانی و نوشتاری خاص خود و البته روابط بین‌الملل و تصدیق قدرت‌های بزرگ جهانی را می‌طلبد که فعلاً موجود نیست. درباره‌ی تصدیق قدرت‌های بزرگ بین‌المللی اشاره‌ام به فشار «فاکت‌ها» بر افکار عمومی غرب و «امپریک» کردن رنج‌های ناشی از ستم ملی بر ترک‌ها است، تا تمایل آنان را برای پوشش دادن رسانه‌ای اخبار مربوط به مقاومت مدنی آذربایجان بر بیانگیزد. تا به این وسیله وادارشان کند که رسانه‌های بزرگ فارسی‌زبان‌شان مثل بی.بی.سی. در خارج کشور را تشویق به

پوشش دادن این اخبار کنند، رسانه‌ای که اخبار فارس‌زبان‌های افغانستان، تاجیکستان و ایران را پوشش می‌دهد و بنابراین پیوست پان‌فارسیسم را بر آن افزودن نابجا و نامناسب نیست.

ب) جنبش آزادی‌خواهانه‌ی آذربایجان (در سطح چهره‌های مرجع و شاخص و بیرونی و تا جایی که من می‌دانم) به‌نحوی بی‌واسطه از رتوریک و اصطلاحات رایج و جا افتاده‌ی «چپ» استفاده نمی‌کند و خود را در امتداد «جنبش‌های چپ» تعریف نمی‌کند (باز برداشت شخصی من است). اگرچه این جنبش پیوسته به جعفر پیشه‌وری - این چهره‌ی درخشان ترک - ارجاع می‌دهد، اما نتوانسته آن سنتز و مفصل‌بندی مطالباتی را که پیشه‌وری روی میز و در دستور کار گذاشت از آن خود کند. یعنی نتوانسته توزیع ثروت و مطالبه‌ی عدالت اجتماعی و پردازش یک برنامه‌ی اقتصادی معطوف به مبارزه با فقر و نابرابری طبقاتی را در برنامه‌های خود معرفی کند. اگر چنین کرده است من ندیده‌ام و کوتاهی از من است. «چپ» هم چون صدای جنبش ملی آذربایجان را پژواک و بازتاب صدا و مطالبات خود (مثلا مطالبه‌ی طبقاتی و اتحاد همه‌ی ستم‌دیدگان) تلقی نمی‌کند، در نتیجه «شاید» با احتیاط بیشتری در این زمینه قدم برمی‌دارد.

مساله‌ی قابل توجه دیگر هم این است که بخش عمده‌ای از چپ ایرانی اصولاً از سیاست تفاوت‌دوستی و «هویت‌طلبی» و به‌ویژه سیاست تمرکززدایی از قدرت فاصله‌ی نجومی دارد. در ضمن، عدم اعتقاد واقعی به پارادایم حق و حقوق، جز از مجراهای طبقاتی، در بخش عمده‌ای از این چپ قدرتمند است که به‌ویژه در زمینه‌ی ملل یا اتنیک‌های غیرفارس (و ترک‌ها به طور اخص) باز نیرومندتر عمل می‌کند. به‌هرحال آغشته‌بودن بسیار جدی بخش عمده‌ای از چپ ایران به ناسیونالیسم ایرانی و فارسی‌پسندی آنان را در این میان نباید فراموش کرد که نمونه‌های تجربی بسیاری از آن را در زندگی روزمره و سیاسی تجربه می‌کنیم. اما من شخصاً از خواست‌های برحق ترک‌های آذربایجان حمایت می‌کنم. این شعار مطالباتی زیبا را کاملاً درست می‌دانم: «تورک دیلینده مدرسه اولمایدی هر کسه» (آموزش به زبان ترکی امری ممکن و شدنی است). این شعرگونه‌ی باز هم زیبا و حماسی را هم کاملاً قابل دفاع می‌دانم که بیانگر روح مقاومت در مردم آذربایجان است: «منیم دیلیم اولن دییر باشکا دیلن چونن دییر». (مرگ را بر زبان من راهی نیست، زبان دیگری جای این زبان نخواهد آمد یا به‌عبارتی زبان مرا به زبانی دیگر تغییر نتوانید داد). حق خودگردانی و اداره فدرالیستی و دمکراتیک آذربایجان را هم مطالبه‌ای به‌جا و درست و عادلانه می‌دانم. در ضمن دفاع جانانه از مطالبه‌ی عدالت اجتماعی و مبارزه با نابرابری طبقاتی و انقراض محیط‌زیست هم به نظرم باید در مطالبات آذربایجان بسیار پررنگ‌تر از گذشته شود. به‌جز این نکات، یک نکته‌ی پایانی هم در چنته دارم که در ادامه می‌نویسم‌اش.

موضوع دیگری که مایل‌م بدان اشاره کنم این است که دوستان گلایه‌کننده از «چپ» (در واقع منظور این دوستان انبوه منفردین و محافل کوچک سازمانی است) چنان از چپ سخن می‌گویند که گویا در جنبش

آزادی خواهی و ملی آذربایجان، اندیشه و عمل چپ وجود ندارد. به این معنا که «دیگران»ی که در مرکز و یا در مناطقی دیگر سکونت دارند و خود را نماینده‌ی تام‌الاختیار چپ می‌دانند (یا نمی‌دانند) باید از جنبش آذربایجان حمایت کنند و ارج بگذارندش. با خواندن یادداشت مورد بحث هم چنین به ذهن مخاطب متبادر می‌شود که گویا جنبش آزادی خواهانه و عدالت طلبانه در آذربایجان یک جنبش غیرچپ (چپ به معنای طرفداری از عدالت و سیاست بازشناسی یا ارج‌شناسی) است. به همین جهت هم از دیگران که مشروعیت چپ بودن شان را مسلم فرض می‌کنند انتقاد به عمل می‌آورند و از آنها انتظار همدلی و پشتیبانی دارند. اجازه دهید نکته‌ی مورد نظر را با تأمل درباره‌ی معنای «چپ» قدری بیشتر توضیح بدهم:

اگر گستره‌ی چپ شامل افرادی باشد که خواهان یک جامعه‌ی سکولار و دمکراتیک و عدالت بنیاد و طبیعت دوست و فمینیست و تفاوت دوست هستند، اگر چپ به معنای افرادی باشد که در همه‌ی زمینه‌ها: زنان، محیط زیست، زبان، جغرافیا، گرایشات سکسوال، موضوع طبقاتی، نظم اقتصادی و رویه‌های سیاسی و فرهنگی، عدالت را پراهمیت می‌دانند، اگر چپ به معنای افرادی باشد که خواهان پیشبرد یک سیاست «سبز به علاوه‌ی سرخ» (محیط زیستی و عدالت محور یعنی توزیع ثروت و آزادی و امکان اندیشه‌سازی از مرکز به پیرامونی شدگان، و از بالای هرم اجتماعی به پایین، و در ضمن خواهان یک تولید سالم غیرآلاینده و هماهنگ با ظرفیت های زمین و انسانها) هستند، اگر چه به معنای افرادی باشد که خواهان بازشناسی هویت فرهنگی و زبانی و سرزمینی خود هستند و از استحاله‌یابی ترک‌ها (و دیگر ملل ساکن ایران) در زبان تحمیلی فارسی بیزاری حس می‌کنند و در برابر آن مقاومت به خرج می‌دهند؛ در این صورت باید به خودتان (خودمان) نگاه کنیم.

آذربایجان موتور محرکه‌ی جنبش‌های آزادی خواهانه و دمکراتیک و عدالت طلبانه در ایران و در جغرافیای خود بوده است. آذربایجانی که از «چپ» طلب پشتیبانی می‌کند مصداق این مصرع شعر است: یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم. وقتی از «هویت طلبی» در میان ترک‌های آذربایجان سخن می‌گویید خوب است به یاد داشته باشید که تاریخ و هویت ترکان آذربایجان به جز زبان زیبای ترکی و ترانه و موسیقی زیبای این سرزمین، همه‌ی آن مولفه‌هایی هم هست که در بالا بیان کردم و برشمردم. بذر این مولفه‌ها عموماً ابتدا در خاک آذربایجان پاشیده شد در همان جا با خون چه بسیار فداییان و ستاره‌های ناشناس و البته افراد سرشناس آبیاری شد و پا گرفت. بنابراین حالا که قرار است دست کم برای مدتی «سیاست ایزولاسیونیستی» را پیش بگیریم و سر در تاریخ و گذشته‌ی خود کرده و از آن گذشته‌ی تاریخی پرافتخار الهام بگیریم و سپس با امکانات و افق‌های کنونی، اهداف آینده را تعریف کنیم، بد نیست هویت چپ‌مان را هم در وهله‌ی نخست از همان تاریخ بومی اخذ و استنتاج کنیم. منابع و سرچشمه‌های چپ در تاریخ آذربایجان به وفور یافت می‌شود. اما انتظار پشتیبانی داشتن از چپ به معنای مجرد و کلی آن؛ این نیز مطالبه‌ای است برحق. باشد که برآورده شود.

پیوست:

(یادداشت فیس‌بوکی یک دوست)

اومانیسیم چپ ایرانی

به نظر من، اینکه چرا کل جنبش چپ در ایران با هویت‌خواهی تُرکی دشمنی می‌کند، جواب ساده است: منابع نظری چپ ایرانی برگرفته از چپ روسی است که اصولاً صورت منحرف و یا مصادره‌به‌مطلوب‌شده‌ی مارکسیسم است. چپ روسی درست است که در عالم نظر جدایی‌طلبی را به رسمیت شناخت، اما در عالم واقعیت به خاطر مصالح پرولتاریا که خودش را به‌عنوان قیماش معرفی می‌کرد هرگونه مخالفت با روسی‌سازی را به‌نام قوم‌گرایی و ناسیونالیسم به‌شدت سرکوب می‌کرد. حزب کمونیست شوروی خصوصاً در زمان استالین صدها هزار نفر را به‌اتهام داشتن عقاید پان‌ترکیسم شکنجه و اعدام و یا به‌صورت دسته‌جمعی از سرزمین خویش به مناطق غیرقابل سکونت کوچ داد (اکثر قریب‌به‌اتفاق این‌ها در لوکوموتیوها و یا در مقصد تلف می‌شدند و آنها که مانده‌اند بعضی‌ها مانند تاتارهای کریمه و یا ترک‌های گرجستان هرگز به سرزمین مادری‌شان برنگشتند). مضاف بر اینکه ترکیه هم در اردوگاه سرمایه‌داری بود و حزب کمونیست شوروی با متهم کردن متهمان به رابطه با ترکیه به‌عنوان عامل سرمایه‌داری در منطقه برای کشتار و آوارگی ترک‌های ساکن شوروی بهترین بهانه را یافته بود. روشن است که این سرکوب وحشیانه احتیاج به پشتوانه‌ی نظری داشت، و تاریخ‌نگاران، نویسندگان و ایدئولوژی‌پردازان حزب کمونیست شوروی در زمینه‌ی رسم‌کردن صورت شیطانی از تُرک‌ها در کل و ترکیه کوشش و جهد فراوان کردند که ما امروز هم اثراتش را در مقلدان چپ روسی می‌بینیم. برای اثبات این نظریه، نظرتان را به این نقطه جلب می‌کنم که هنوز هم بعد از روشن‌شدن ماهیت حزب کمونیست شوروی که بیش از سی-چهل میلیون انسان را قتل‌عام کرد، هنوز هم چپ‌های ایرانی نه یک دل که هزار دل عاشق پوتین و روسیه‌ی کنونی هستند که نه خود ادعای چپ‌بودن دارد و نه می‌توان با چسب دوقلو پوتین و روسیه‌ی فعلی را به چپ چسباند. با عطف به مثال بالا، روشن است که چپ ایرانی مقلد چپ روسی است و این خاصیت ضدتورکی‌اش را هم کم‌وبیش از او به ارث برده است. مثلاً دقت کنید این چپ از اول تاریخ تاکنون و از شرق تا غرب اگر خصوصاً در مقابل دولت‌های غربی باشد و اگر صدها هزار نفر هم کشته بدهند از همه‌ی مبارزات مسلحانه دفاع می‌کند، اما وقتی که به حقوق تُرک‌ها می‌رسند که تا به حال یک ترقه هم هوا نکرده‌اند، بدتر از حکومت یا خواستار سرکوب می‌شود و با ذره‌بین دنبال پان‌تورکیست می‌گردند، و یا برای ما توصیه می‌کنند که مانند عیسی مسیح ربوف و بخشنده باشیم، و اگر کسی به صورت‌مان سیلی زد آن یکی طرف صورت‌مان را هم برگردانیم که سیلی دوم را هم بزنند و ما به‌عنوان واکنش چشمان ظالم را ببوسیم.

* * *